

مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان

دوره دوم، شماره بیست و دوم و بیست و سوم

پاییز و زمستان ۱۳۷۹، صص ۱۸۶ - ۱۷۱

سیاست مذهبی غوریان

دکتر اصغر فروغی*

چکیده

علی‌رغم اختلاف نظرهایی که در منابع وجود دارد به نظر می‌رسد اسلام از قرن اول هجری قمری به تدریج به سرزمین غور راه یافت و امرای غور برای حفظ موقعیت خود نه تنها اسلام را پذیرفتند، بلکه در ترویج آن نیز کوشیدند و به سبب سیاست تساهل مذهبی آنان پیروان فرق گوناگون مذهبی از جمله کرامیان، شافعیان، حنفیان، اسماعیلیان و حتی یهودیان و بوداییان در قلمرو ایشان زندگی می‌کردند. و دربار امرای غور، مرکز گفت‌وگو و تبادل نظر بین علمای فرق مذهبی شده بود و به استثنای یکی دو مورد از برخورد نسبتاً خصمانه امرای غور با کرامیه و اسماعیلیه آن هم در زمانی محدود، گزارشی از برخورد خصمانه سلاطین با پیروان مذاهب در غور به ما نرسیده است. غوریان تحت عنوان جهاد با کفار مکرر به هندوستان حمله کردند و با حفظ فتوحات خود از پایه‌گذاران حکومت مسلمانان در هندوستان شدند.

واژه‌های کلیدی

اسماعیلیان، حنفی، شافعی، شیعه، کرامیه، یهودی.

مقدمه

علی‌رغم نقش نسبتاً مهمی که غوریان در تحولات سیاسی - نظامی و مذهبی بخش عمده‌ای از سرزمینهای جهان اسلام (یعنی گستره‌ای از افغانستان کنونی، خراسان تا شمال غربی هندوستان) در قرون پنجم و ششم ه. ق داشته‌اند، کمتر مورد توجه مورخان و جغرافی‌نویسان قرار گرفته‌اند. از این رو برای بررسی هر یک از زوایای تاریخ غوریان با کمبود اطلاعات روبه‌رو می‌شویم. متأسفانه قاضی منهاج السراج هم که مورخ آنان بوده به همه زوایای این تاریخ نپرداخته و عمده اطلاعات وی در باره اوضاع سیاسی و نظامی آنهاست. ولی با وجود این از بررسی منابع معاصر و متأخر این عهد می‌توان اطلاعاتی در مورد سیاست مذهبی غوریان به دست آورد.

بررسی این موضوع از این رو حایز اهمیت است که ایشان هنگامی به عنوان غازیان اسلام اقدام به نبرد علیه کفار و گسترش فتوحات در شبه قاره هند کردند و عاملین استقرار اسلام در آن سرزمین شدند که سلاطین بزرگ جهان اسلام به سبب منازعات داخلی نه تنها از این امر مهم غافل شده بودند، بلکه به سبب سوء سیاست، جهان اسلام را در مقابل حملات کفار، بی دفاع گذاشته بودند. آنان با ایجاد حکومت مسلمانان در شمال غربی هند عملاً از فرهنگ و معارف اسلامی و علما و دانشمندان بی دفاع که تحت تعقیب و چپاول مغولان قرار گرفته بودند حفظ و حراست نمودند.

این مقاله شامل کیفیت اسلام آوردن غوریان و روایات مورخان و جغرافی‌نویسان در این باره و سیاست مذهبی سلاطین غور و مذهب رسمی آنان و رفتار ایشان با فرق مختلف مذهبی و منافی که از این طریق متوجه غوریان شده، می‌باشد.

غوریان (۶۱۲-۵۴۳ ه. ق / ۱۲۱۵-۱۱۴۸ م)

غوریان که در ناحیه کوهستانی غور میان هرات، غزنین، فره و زمین داور، نزدیک قندهار حکومت می‌کردند، خود را منسوب به پیشدادیان و از فرزندان ضحاک می‌دانستند و به دو شعبه اصلی تقسیم شده بودند: ۱- سلسله پادشاهانی که در غور سلطنت می‌کردند و پایتخت آنان فیروزکوه بود. ۲- سلسله‌ای که در طخارستان حکومت می‌کردند و پایتخت ایشان بامیان بود که متأسفانه اطلاعات چندان دقیقی در مورد کیفیت حکمرانی آنان در این ناحیه وجود ندارد.

«شنسب» یکی از سلاطین غور است که بنا بر قولی به دست حضرت علی (ع) اسلام آورده است و سلاطین غور را به سبب نام وی «شنسبانیه» نیز گویند. غوریان که تا مدتی دست‌نشانده و خراجگزار غزنویان و سلجوقیان بودند با استفاده از ضعف آنان، افغانستان کنونی، شمال شرقی خراسان و شمال غربی هندوستان را ضمیمه قلمرو خویش کردند.

اوج قدرت غوریان در عهد سلطنت غیاث‌الدین محمد (۵۵۸-۵۹۹ ه.ق) و برادرش شهاب‌الدین (۶۰۲-۵۹۹ ه.ق) بود که با استقلال سیاسی و قدرت نظامی که داشتند قلمرو خود را توسعه دادند و به عمران و آبادی آن پرداختند، ولی با مرگ شهاب‌الدین (۶۰۲ ه.ق) و اختلاف بر سر جانشینی او، غوریان در سرراشویی سقوط قرار گرفتند و بعضاً دست‌نشانده خوارزمشاهیان شدند و سرانجام در سال ۶۱۲ ه.ق عمر این حکومت به دست محمد خوارزمشاه به پایان رسید.

اسلام آوردن غوریان

از منابع موجود نمی‌توان به درستی دریافت که چه زمانی و چگونه مسلمانان بر این سرزمین دست یافتند. متأسفانه اطلاعات منابع در این باره ضد و نقیض است و جمع بین آنها کاری است مشکل. مؤلف تاریخ فرشته بدون ذکر منبع، فتح غور را (به سال ۳۱ ه.ق) به عهد خلافت عثمان نوشته است (۲۹/ص ۱۶).

قاضی منهاج‌السراج از قول فخرالدین مبارکشاه نه از روی یقین، بلکه با حدس و ظن قوی می‌نویسد که شنسب نامی (که سلاطین غور به سبب نام وی به شنسبانیه مشهورند) به عهد خلافت علی (ع) به دست مبارک آن حضرت ایمان آورده و از وی عهد و لوائی حکومت غور را دریافت کرده است (۲۲/ج ۱، ص ۳۱۹-۳۲۰ و ۲۹/ص ۴۵ و ۵/ص ۲۵۸-۲۵۹ و ۱۸/ص ۱۴۰ و ۲۷/ص ۱۰۳-۱۰۲). او همچنین می‌افزاید که غوریان به سبب محبت به علی (ع) و خاندانش به عهد خلافت بنی‌امیه بر خلاف سایر بلاد، علی (ع) را لعن نکردند (۲۲/ج ۱، ص ۳۱۹-۳۲۰ و ۲۹/ص ۴۵ و ۵/ص ۲۵۸-۲۵۹ و ۱۸/ص ۱۴۰ و ۲۷/ص ۱۰۳-۱۰۲). میرخواند هم در این مورد آیاتی را از مبارکشاه شاعر دربار غیاث‌الدین نقل کرده که ما به سبب اهمیت، آنها را در اینجا نقل می‌کنیم:

که بر وی خطیبی همی خطبه خواند	به اسلام در هیچ منبر نماند
نکردند لعنت به وجه صریح	که بر آل یاسین به لفظ قبیح
که از دست آن ناکسان بُد برون	دیوار بلندش از آن شد مصون
نه در آشکارا نه اندر نهفت	از این جنس هرگز درو کس نگفت
برین بر همه عالمش فخر دان	نرفت اندر و لعنت خاندان
بسدین فخر دارند بر هر نژاد	همین پادشاهان با دین و داد

(۲۷/ص ۱۰۳ و ۵/ص ۲۵۹)

مطالب فوق مورد توجه مورّخان متأخر قاضی منهای السراج نیز قرار گرفته و از معاصران، استاد مطهری هم در کتاب ارزشمند خود خدمات متقابل اسلام و ایران، بدانها استناد کرده است (۲۵/ص ۳۸۹-۳۸۸).

بنا بر نقل قاضی منهای السراج، امیر فولاد بن شنسب حاکم غور، ابومسلم را در مصاف با بنی امیه در خراسان با قشون خود کمک کرد (۱۲۸ ه.ق) (۲۲/ج ۱، ص ۳۲۴ و ۲۹/ص ۵۴). ما برای رد این مطالب دلایل قطعی در دست نداریم، فقط می‌توان ادعا کرد که مورّخان قبل از قاضی منهای السراج به آنها اشاره‌ای نکرده‌اند، به همین سبب تا حدودی در مورد صحت اظهارات وی دچار تردید می‌شویم و ناخودآگاه این سؤال به ذهن ما خطور می‌کند که چرا غوریان علی‌رغم این همه علاقه به خاندان علی (ع) به مذهب شیعه نگریده‌اند و برای گسترش آن همتی به خرج نداده‌اند؟ تنها چیزی که در اینجا می‌توان بیان کرد این است که غوریان همان‌گونه که تبار خود را به سلاطین پیشدادی ایران می‌رساندند و بدان افتخار می‌کردند، خواسته‌اند که تشریفشان به اسلام را به شخصیت بزرگی همچون علی (ع) نسبت دهند و از این طریق نیز افتخاری کسب نمایند که این امر می‌توانست آنها را در حیات سیاسی و نظامیشان کمک نماید. قاضی منهای السراج اظهار می‌دارد که در غور بین خاندان شیشانیه (که مدّعی بودند زودتر اسلام آورده‌اند) و شنسبانیه بر سر فرمانروایی اختلاف در گرفت، از این رو آنان برای رفع اختلاف به نزد هارون خلیفه عباسی (۱۹۳-۱۷۱ ه.ق) رفتند و او نیز مقام فرمانروایی را به شنسبانیه و فرماندهی سپاه را به شیشانیه واگذار کرد (۲۲/ج ۱، ص ۳۲۴-۳۲۵) و تا حدودی به خصومات آنان خاتمه داد. اگر دلایل کافی برای اثبات

این مطالب داشتیم می توانستیم بپذیریم که غوریان در نیمهٔ اول قرن اول هجری به اسلام گرویده‌اند و قلمرو آنها جزء سرزمینهای اسلامی شده است.

فدائی اصفهانی در این باره می‌نویسد: «غوریان چند سال بعد از کشته شدن یزدگرد سوم (۳۱ ه.ق) به دست لشکر تازی^۱ به کیش اسلام در آمدند» (۲۰/ص ۷۳) ولی اظهارات دیگری وجود دارد که نشان‌دهندهٔ اسلام آوردن غوریان در قرون سوم و چهارم هجری به بعد است.

اصطخری می‌نویسد: «غور کوهستان است و گرد بر گرد غور همه ولایت مسلمانی است، لیکن ایشان کافرند و اندک مایه مسلمان در میان غوریان هستند» (۶/ص ۲۲۰). وی در جایی دیگر می‌نویسد: مسلمانان غور بسیارند (۶/ص ۲۱۴). در حدودالعالم که به سال ۳۷۲ ه.ق نوشته شده، آمده است که «اندر قدیم این ناحیت غور همه کافران بودندی اکنون بیشتر مسلمانانند.» (۱۳/ص ۱۰۳-۱۰۱ و ۴/ص ۱۵۵). ابن حوقل نیز اظهار می‌دارد که: «اما غور کافرستان است و سبب آنکه در نوشته‌های اسلامی از آن یاد می‌شود این است که گروهی مسلمان دارد... در اوایل این سرزمین در طرف مسلمانان گروهی متظاهر به اسلام‌اند ولی مسلمان نیستند (۴/ص ۱۷۸).

بنا بر اظهارات مؤلف حدودالعالم، در بامیان بتخانه‌ای بوده که دو بت سنگی به نامهای سرخ‌بت و خنک‌بت در آن بوده است (۱۳/ص ۱۰۱ و ۳/ص ۴۱۰) که تا قرن هفتم به همان صورت حفظ شده بود (۲۳/ص ۲۰۹). (بتخانهٔ معروف بامیان بوداییان که تا این زمان بر جای بوده و به تازگی از میان رفته است)، به نظر می‌رسد موقعیت کوهستانی غور و صعب‌العبور بودن راههای آن سبب شده که جغرافی‌نویسان نتوانند سیمای روشنی از وضع مذهبی آن به دست دهند. بنابراین قول قاضی منهاج‌السراج در قرن سوم ناحیهٔ والشتان (از نواحی غور) علیا و سفلی مسلمان نبوده‌اند و دیگر نواحی به دین مبین اسلام عقیده داشتند و پیوسته بین کفار و مسلمین جنگ و نزاع بوده است (۲۲/ج ۱، ص ۳۲۷).

مورخان دورهٔ غزنوی که کوشیده‌اند به جنگها و کشورگشایی‌های سلطان محمود صیغهٔ جهاد دهند، برای توجیه لشکرکشی وی به غور به سال ۴۰۱ ه.ق ایشان را کافر خواندند و عتبی از آنها به نام کابراً بلکه کافراً عن کافر یاد کرده است (۱۱/ص ۳۱۴).

۲۷/ص ۱۰۲). بیهقی می‌نویسد: به سال ۴۰۵ ه. ق. سلطان محمود به خوابین که ناحیتی است از غور پیوسته به بُست و زمین داور حمله برد که در آنجا کافران پلیدتر و قوی‌تر بودند (۹/ص ۱۱۴) وی در جایی دیگر می‌نویسد: مسلمین تا عهد سلطان محمود به غور وارد نشده بودند و سامانیان هم با تلاش بسیار به خیسار و قولک^۲ آیش رسید و هیچ‌کس چنین در میانه زمین غور نرفت و این کارهای بزرگ نکرد که این پادشاه محتشم کرد (۹/ص ۱۲۰). بنا بر نقل ابن‌اثیر «از غوریان کفر و فساد ظاهر بود» (۲/ج ۹، ص ۲۲۱).

خواندمیر دربارهٔ امیرغور (که احتمالاً سهواً وی را سوری نوشته در حالی که در طبقات ناصری محمدبن سوری ذکر شده است) می‌نویسد: فضای سینهٔ او از نور توحید روشنی نداشت (۱۵/ص ۶۰۱) و بنا بر عقیدهٔ بناکتی مردم غور تا عهد سلطان محمود به اسلام نگرویده بودند (۷/ص ۳۳۳). سرانجام بنا بر عقیدهٔ این مورّخان شعاع اسلام به دست سلطان محمود در غور جاری و حاکم شد و وی معلّمانی جهت آموزش شرایع اسلام بر آنها گمارد (۲/ج ۹، ص ۲۲۱ و ۱۱/ص ۳۱۴-۳۱۳). این اظهارات تا حدودی جای تأمل دارد، زیرا در این زمان امیر غور که بنا بر نقل متهاج السراج خراجگزار محمود غزنوی بود، محمد نام داشت. نام وی حکایت از مسلمان بودنش می‌کند و گرنه اگر کافر بود نام محمد نداشت. بنابراین لشکرکشی سلطان محمود جهت به اطاعت در آوردن او بوده که از پرداخت خراج مقرر سر باز زده بود و هوای استقلال در سر می‌پروراند (۲۲/ج ۱، ص ۳۲۹).

احتمالاً غوریان به سبب همجواری با هرات، تا قرن چهارم و پنجم هجری قمری نمی‌توانسته‌اند به حال کفر باقی مانده باشند، به نظر می‌رسد که اسلام به صورت طبیعی و تدریجی و شاید هم با یکی دو حمله از طرف مسلمانان در قرن اوّل و دوم هجری به غور راه یافته و برخی از مردم مسلمان شده‌اند و به مرور ایّام بر تعداد آنها افزوده شده است. امرای غور هم برای در امان بودن از حملات مکرر سپاهیان اسلام و حفظ موقعیت خود به اسلام گرویده‌اند و از آن پس همّت به گسترش اسلام در سرتاسر بلاد غور کرده‌اند. فصیحی خوافی می‌نویسد: حسین بن سام که از طرف سلطان مسعود بن ابراهیم غزنوی (۵۰۹-۴۹۲ ه. ق) بر غور حکومت می‌کرد، «بسیاری از مردم جبال غور که تا این غایت اسلام نیاورده بودند بر دست او مسلمان شدند» (۲۱/ص ۲۴۳).

قاضی منهاج السراج درباره اقدامات ابوعلی بن محمد سوری جهت تقویت اسلام در غور می‌نویسد: «در بلاد غور مساجد جامع و مدارس برآورد و اوقاف بسیار تعیین فرمود و ائمه و علما را عزیز داشت و تعظیم زهاد و عباد از لوازم خود شمرد» (۲۲/ج ۱، ص ۳۳۰).

متأسفانه بعضی از سلاطین غور همین که به مرحله جهانگشایی پا نهادند همانند دیگر کشورگشایان نسبت به مال و جان مسلمانان و کافران بی‌اعتنا شدند. علاءالدین حسین جهانسوز (متوفی به سال ۵۵۶ ه. ق) که بنا بر عقیده حمدالله مستوفی «سنی پاک مذهب بود» (۲۴/ص ۴۰۴-۴۰۳) و بنابر قولی «در تقویت ارکان شریعت مساعی جمیله می‌ذول می‌داشت» (۱۵/ص ۶۰۴)، برای کسب استقلال و انتقام خون دو برادرش قطب‌الدین محمد و سیف‌الدین سوری که به دست بهرام‌شاه غزنوی به قتل رسیده بودند (به سال ۵۴۵ ه. ق) به غزنین حمله کرد و آنجا را به آتش کشید، چنانکه شصت هزار مسلمانان پاک دین را بکشت و یا به انواع عقوبات گرفتار نمود (۱۹/ص ۴۳۷) و به انتقام خون سید مجدالدین موسوی وزیر سیف‌الدین سوری سادات غزنین را با توبره‌ای پر از خاک که به گردنشان آویخته بود به فیروزکوه برد و آنها را در آنجا به قتل رساند (۲۲/ج ۱، ص ۳۴۵ و ۲۷/ص ۶۳۹).

مذهب سلاطین غور

هر چند که از مطالب جسته و گریخته منابع بر می‌آید که فرق مختلف مذهبی اسلام اعم از اسماعیلی، شافعی، حنفی و کرامیه در غور پیروانی داشته و ائمه و فقهای هر یک از آنها به ترویج و تعلیم مذهب خود اشتغال داشته‌اند و سلاطین هم با توجه به موقعیت سیاسی خود به حمایت از یکی از آن فرقه‌ها اقدام می‌نمودند، به‌درستی بر ما معلوم نیست که مذهب رسمی غوریان چه بوده است. از گزارش قاضی منهاج السراج بر می‌آید که مذهب غالب غوریان و سلاطین تا عهد غیاث‌الدین محمد (متوفی به سال ۵۹۹ ه. ق) مذهب کرامیه بوده است و حتی غیاث‌الدین محمد و برادرش شهاب‌الدین در آغاز همانند اسلاف خویش پیرو مذهب کرامیه بوده‌اند (۲۲/ج ۱، ص ۳۶۲-۳۶۱ و ۲۷/ص ۶۳۹). نفوذ فقها و علمای کرامیه در غور چنان بود که وقتی که غیاث‌الدین تغییر مذهب داد و به

مذهب شافعیان گروید بر وی اعتراض کردند و صدرالدین علی هیصم نیشابوری که بزرگ ایشان بود در قصیده‌ای وی را مذمت نمود و غور را ترک کرد و مدت یک سال در نیشابور به سر برد. ابیاتی را که حکایت از اعتقاد غوریان و سلاطین به مذهب کرامیه می‌کند، در ذیل نقل می‌کنیم.

پس تو باری چون پدر را خواستی کردن خلاف

چون نرفتی بر شعار و راه دیگر خسروان؟

ور نه آن کردی و نی این در جهان خود بگذرد

حجتی باری طلب کن بهر عذر آن جهان

تا چو هر کس با امام اهل خیزد روز حشر

تو در این تقلید خود تنها بمانی جاودان

شافعی و بوحنیفه والله این خواهند گفت

خوب نبود بی سبب، زان در بدین، زین در بدان

علی‌رغم تغییر مذهب غیاث‌الدین و برادرش شهاب‌الدین بعضی از امرا و شاهزادگان غوری در مذهب کرامیه تعصب خاصی داشتند و در اجرای احکام آن پافشاری می‌کردند. علاء‌الدین محمد پسر عموی غیاث‌الدین که چندی از طرف وی حاکم نیشابور بود و در زمان شهاب‌الدین حکومت فیروزکوه را داشت، بنابر نقل ابن‌اثیر در مذهب کرامیه غلو می‌کرد و مردم را وامی‌داشت تا اقامه نماز را «دو بار دو بار ادا کنند» (بر خلاف شافعیان که تنها به یک بار اکتفا می‌کنند). (۲/ ج ۱۲، ص ۲۲۲). بنا بر نقل قاضی منهاج‌السراج در میان سلاطین و امرای غور فقط او و مادرش موفق به زیارت مکه شده بودند و در آنجا خانقاهی بنا نموده و در غور نیز مدارس و مساجدی ساخته و موقوفاتی برای آنها معین کرده بود (۲۲/ ج ۱، ص ۳۴۱).

مورخان دو دلیل برای تغییر کیش غیاث‌الدین از کرامیه به شافعی نقل کرده‌اند یکی توصیه به پرهیزکاری و عنایت ویژه نسبت به احادیث پیامبر (ص) در مذهب شافعی (۲۷/ ص ۶۳۹) و دیگر اینکه مبارکشاه، شاعر دربار وی که عقیده او را باطل می‌دانست، یکی از علمای شافعی به نام محمد بن محمود مروودی ملقب به وحیدالدین را به وی معرفی کرد و ظاهراً او موفق به تغییر مذهب غیاث‌الدین شد (۲۳/ ص ۴۹۹، ۲۱/ ص ۲۷۹).

بنا بر نقل قاضی منهاج السراج، غیاث‌الدین شبلی در خواب دید که به همراه امام وحیدالدین پشت سر امام شافعی نماز می‌خواند و چون روز بعد در ملاقات با وحیدالدین دریافت که وی نیز چنین خوابی دیده است او را احترام کرد و به مذهب شافعی گروید (۲۲/ج ۱، ص ۳۶۲).

احتمالاً سختگیری کرامیه^۳ در انجام عبادات و عقیده خرافه‌آمیز آنان نسبت به خدا موجب رویگردانی مردم غور از این مذهب شده و به دنبال آن غیاث‌الدین به جهت همسو شدن با مردم تغییر مذهب داده است.

بنابر نقل ابن‌اثیر مردم فیروزکوه به سال ۶۰۲ ه. ق شافعی بودند (۲/ج ۱۲، ص ۲۲۳). بنابراین با تغییر مذهب غیاث‌الدین مذهب کرامیه رو به ادبار رفته است. چنانکه فرزند وی غیاث‌الدین محمود (۶۰۷-۶۰۲ ه. ق) کمر به قتل پیروان ایشان بست و در سال ۶۰۲ ه. ق که بر فیروزکوه مسلط شد «گروهی از پیروان علاء‌الدین محمد را که مذهب کرامیه داشتند به قتل رساند» (۲/ج ۱۲، ص ۲۲۴).

مورخان غیاث‌الدین را به سبب سیاست تساهل مذهبی که داشت مورد تمجید قرار داده‌اند و شاید به سبب همین سیاست بوده که علی‌رغم ترک مذهب کرامیه با توجه به سابقه آن در غور شورش عمومی علیه وی گزارش نشده است. بنا بر نقل ابن‌اثیر، او تعصب در مذهب را دور از شأن سلطان می‌دانست و هیچ‌گونه امتیازی برای شافعیان قایل نمی‌شد (۲/ج ۱۲، ص ۱۸۱). و در دربار وی علمای همه فرق مذهبی حضور داشته‌اند و در مسائل فقهی و غیره مذاکره می‌کرده‌اند (۲۲/ج ۱، ص ۳۶۱).

غیاث‌الدین به سادات و علویان احترام می‌گذاشت و برای شافعیان در خراسان و غور مساجد و مدارس و خانقاههایی ساخته بود، مسجد هرات از جمله بناهای اوست. (۲/ج ۱۲، ص ۱۸۱ و ۵/ص ۳۹۹ و ۲۱/ص ۲۳۱ و ۱۵/ص ۶۰۵). غیاث‌الدین که از خط زیبایی برخوردار بود به دست خود قرآن می‌نوشت و وقف مدارس می‌کرد (۲/ج ۱۲، ص ۱۸۲ و ۲۳/ص ۴۹۹).

شهاب‌الدین که به سال ۵۹۹ ه. ق جانشین برادرش غیاث‌الدین شد و به سبب فتوحاتش در هند، در تاریخ اسلام از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است مانند برادرش تغییر مذهب داد و به مذهب حنفی گرایش پیدا کرد و بنا بر نقل قاضی منهاج السراج وی بدان

سبب به این مذهب گروید که مردم غزنین بر مذهب ابوحنیفه بودند و وی برای موافقت با آنها مذهب حنفی را انتخاب کرد (۲۲/ج ۱، ص ۳۶۲ و ۲/ج ۱۲، ص ۲۱۶).

ابن‌اثیر می‌نویسد: او همانند برادرش شافعی بود و همچنین گفته شده که حنفی بوده است) اگر به قول قاضی متهاج السراج اعتماد کنیم می‌توان دریافت که شهاب‌الدین همانند برادرش سیاست تساهل مذهبی پیشه کرده بود و این یکی از بهترین شیوه‌های مُلک‌داری در سرزمین‌هایی است که از نظر مذهبی و قومی دارای تنوع است. وی که می‌خواست به عنوان غازی با کفار نبرد کند (۲۲/ج ۱، ص ۴۰۴ و ۲/ج ۱۲، ص ۹۱) می‌بایست سیاستی اتخاذ نماید که بتواند از همه مسلمانان با گرایشهای متفاوت در لشکرکشی‌هایش بهره بگیرد. از این‌رو دربار وی نیز همانند دربار برادرش مرکز تجمع علمای همه فِرَق اسلامی بود (۲/ج ۱۲، ص ۲۱۶). بهاء‌الدین سام از ملوک بامیان (متوفی به سال ۶۰۲ ه.ق) نیز همانند عموزادگانش تعصب مذهبی نداشت و از علمای همه فرق مذهبی حمایت می‌کرد و با آنان در دربار خویش مذاکره و مصاحبه داشت (۲۲/ج ۱، ص ۳۸۸-۳۸۷).

شهاب‌الدین برخلاف سلطان محمود غزنوی فتوحات خویش را در هندوستان تثبیت نمود و با کمک فرماندهان و والیانش از جمله قطب‌الدین ایبک در ابتدای قرن هفتم هجری قمری، شمال غربی هندوستان را به مرکزیت دهلی جزء سرزمینهای قلمرو جهان اسلام کرد و در حقیقت شهاب‌الدین پایه‌گذار حکومت مسلمانان در هندوستان بود. استاد مطهری درباره اهمیت اقدامات غوریان در هند می‌نویسد:

«غوریان در هند مصدر خدمات مهمی شدند و در عصر آنان علما و دانشمندان زیادی از ایران به هند رفتند و در آنجا متوطن شدند در حقیقت تبلیغات اسلامی در هند از زمان غوریان شروع گردید و مدارس و مساجد رونق پیدا کرد. یکی از علمای بزرگ ایران که در این زمان به هند رفت، خواجه معین‌الدین جشتی است. وی در هند بسیار خدمت کرده است و شاگردان زیادی داشت که هر کدام پس از وی در آن منطقه ریاست دینی و مذهبی یافتند. مکتب خواجه معین‌الدین هنوز پس از گذشتن صدها سال پا برجاست و قبرش در اجمیر بسیار مورد احترام و تجلیل است» (۲۵/ص ۳۸۹، ۲۶/ج ۶، ص ۲۰۰۱).

موضع سلاطین غور در برابر اسماعیلیان

اسماعیلیان به سبب موقعیت جغرافیایی غور که کوهستانهای صعب‌العبور داشت در آن ناحیه به فعالیت و تبلیغ مذهب خویش پرداختند. فصیحی خوافی از شخصی به نام بلال نام می‌برد که به سال ۲۹۵ هـ. ق در غور و غرجه تبلیغ مذهب قرامطه می‌کرد و حدود ده هزار نفر پیرو داشت که امیر اسماعیل سامانی به قلع و قمع آنها پرداخته است (۲۱/ ص ۳۹۴). بعد از این از فعالیت قرامطه و اسماعیلیان در غور اطلاعی نداریم، اما بنابر نقل قاضی منهج‌السراج به عهد سلطنت علاء‌الدین جهانسوز (متوفی ۵۵۶ هـ. ق) اسماعیلیان الموت با موافقت سلطان فعالیت خود را در غور آغاز کردند و غوریان را پنهانی به کیش اسماعیلیه دعوت نمودند (۲۲/ ج ۱، ص ۳۴۹).

به نظر می‌رسد که علاء‌الدین حسین به قصد بهره‌گیری از استعداد نظامی اسماعیلیه برای مقابله با غزنویان و سلجوقیان به آنها در غور اجازه فعالیت داده باشد ولی با مرگ وی ستاره اقبال اسماعیلیه در غور رو به افول گذاشت. به طوری که سیف‌الدین محمد (جانشین وی به احتمال زیاد به تحریک علمای سنی) به قلع و قمع آنها پرداخت و بنا بر نقل ابن‌اثیر، احدی از آنها را باقی نگذاشت (۲/ ج ۱، ص ۲۷۱). قاضی منهج‌السراج که منعکس‌کننده آرای علمای سنی است عمل سیف‌الدین محمد را خدمت به دین محمدی دانسته و به ستایش از وی پرداخته است (۲۲/ ج ۱، ص ۳۵۱).

مورخان از این تاریخ به بعد کمتر از فعالیت اسماعیلیان در قلمرو غوریان سخن به میان آورده‌اند و صرفاً به یکی از دو عملیات نظامی که به صورت پراکنده علیه اسماعیلیان قائل (در سالهای ۵۹۰ هـ. ق و ۶۰۰ هـ. ق) صورت گرفته اکتفا نموده‌اند (۱۰/ ص ۳۹۲ و ۲/ ج ۱۲، ص ۱۸۹) و احتمالاً شهاب‌الدین بر خلاف برادرش غیاث‌الدین (که در برخورد با اسماعیلیان شیوه مدارا در پیش گرفته بود) برخورد نسبتاً سختی با اسماعیلیان داشته، چنانکه بنابر نقل مورخان سرانجام، آنها به همدستی قوم کهوکری هند که تازه به اطاعت وی در آمده بودند، در ناحیه دمنک (نزدیک غزنین) وی را به قتل رساندند (۲۲/ ج ۱، ص ۴۰۳ و ۱۵/ ص ۶۰۷ و ۲۷/ ص ۶۴۰ و ۱۲/ ص ۵۹ و ۱/ ص ۱۸۷ و ۸/ ج ۲، ص ۷۳۶-۷۳۷).

بنابر نقل نسوی که با اسماعیلیان در این باره گفت‌وگویی داشته، آنها اظهار

نموده‌اند که به امر علاء‌الدین محمد خوارزمشاه (۶۱۷-۵۹۶ ه.ق) به چنین اقدامی دست زده‌اند (۱۷/ص ۲۳۲-۲۳۱ و ۲۸/ص ۳۹۴-۳۹۳). در اینجا تذکر این نکته حایز اهمیت است که اسماعیلیان با تبخّری که در ترور اشخاص داشتند چه نیازی به همکاری با هندوها داشتند و دیگر اینکه اسماعیلیان در این زمان تحت تابعیت محمد خوارزمشاه نبودند که این قتل را به فرمان وی انجام داده باشند. بنابراین به نظر می‌رسد سختگیرهای شهاب‌الدین نسبت به اسماعیلیه، مهمترین دلیل تصمیم آنها بوده است. البته هندوها را نیز نمی‌توان تبرئه کرد، زیرا آنها هم به سبب رفتارهای شهاب‌الدین کینه‌وی را به دل گرفته بودند. مارشال هاجسن احتمال می‌دهد که اسماعیلیان نزاری به دنبال فتوحات غوریان در هند بدانجا مهاجرت کرده باشند (۲۸/ص ۴۶۴). اگر این احتمال به حقیقت نزدیک باشد می‌توان گفت که غوریان بستر فعالیت اسماعیلیان را در هند فراهم کرده‌اند.

متأسفانه در منابع این دوره اطلاعاتی از وضع شیعیان امامیه و رابطه آنها با سلاطین غور در دست نیست و ما نمی‌دانیم که آنها در کدام یک از ایالت‌های غور زندگی می‌کردند و رفتار سلاطین با آنان به ویژه فقهای ایشان چگونه بوده است، اما از اسامی بعضی از سلاطین غور که نام محمد، عباس، حسن و حسین داشتند و حُسن رفتار ایشان با سادات، به نظر می‌رسد که همچون سایر مسلمانان به وابستگان خاندان پیامبر احترام می‌گذاشتند.

از مطالب جسته و گریخته منابع بر می‌آید که خلفای عباسی به ویژه ناصرالدین‌الله (۶۲۲-۵۷۴ ه.ق) به منظور بهره‌گیری از استعداد نظامی و موقعیت سیاسی سلاطین غور علیه خوارزمشاهیان با آنان از جمله غیاث‌الدین محمد و برادرش شهاب‌الدین رابطه حسنه داشته است و پیوسته بین آنان رسولان در آمد و رفت بودند و غوریان هم که خود را مطیع خلفای عباسی می‌دیدند در اجرای فرامین خلیفه قصوری نمی‌کردند و تا آنجایی که ما اطلاع داریم تا پایان حکومت غوریان این رابطه حسنه بوده است (۲۲/ج ۱، ص ۳۶۱ و ۲/ج ۱۲، ص ۱۳۵ و ۸/ج ۲، ص ۷۳۵)، حتی یکی از دلایل دشمنی سلطان محمد خوارزمشاه با خلیفه همین ارتباط نزدیک بین او و غوریان بوده است.

یهودیان در غور

یهودیان نیز در پرتو تساهل مذهبی سلاطین در غور اقامت داشته‌اند و بنا به گفته قاضی منهاج السراج یک بازرگان یهودی در ازای تعلیم کیفیت حضور به دربار خلیفه هارون الرشید به بنجی نهاران از وی مجوز اقامت یهودیان را در بلاد غور دریافت کرد (۲۲/ج ۱، ص ۳۲۴). با توجه به تجارت‌پیشگی یهودیان و موقعیت غور در تجارت بین ایران، هند و آسیای میانه و منافعی که از این طریق نصیب غوریان می‌شد می‌توان با تکیه بر اظهارات قاضی منهاج السراج و شواهد دیگر نتیجه گرفت که یهودیان همانند پیروان دیگر مذاهب در بلاد غور زندگی می‌کردند. «چندی پیش یکی از باستان‌شناسان به نام آندره برونو (Andre Bruno) در یک کیلومتری منار جام، یعنی در محل فیروزکوه پایتخت غوریان، سنگ قبری پیدا کرد که متعلق به قبرستان یهودیان بود (سالهای میان ۱۵۲۶-۱۴۶۱ سلوکی، ۱۱۴۹ میلادی، ۵۴۴ ه. ق است) و نام و عنوان صاحب آن، شاذان بن اسحق بوده است (۱۶/ص ۱۷).

نتیجه اینکه غوریان به سبب همجواری با خراسان بزرگ تحت تأثیر تحولات مذهبی آنجا قرار گرفته‌اند، چنانکه مذاهب رایج در خراسان به‌ویژه کرامیه پیروانی در غور داشتند و تساهل مذهبی سلاطین (به استثنای تعداد معدودی از آنها) به آنان کمک کرد که فعالیت مذهبی خویش را بدون هیچ مانعی انجام دهند. این سیاست مدبرانه و عاقلانه به سلاطین متأخر غور به‌ویژه غیاث‌الدین محمد (۵۹۹-۵۵۸ ه. ق) و برادرش شهاب‌الدین (۶۰۲-۵۹۹ ه. ق) که به استقلال سیاسی و نظامی نایل شده بودند، امکان داد که از یک سو مسلمانان قلمرو خویش را تحت عنوان غازیان اسلام برای جنگ با کفار هند، بسیج کنند، از این رو مورخان اسلامی از غوریان به‌ویژه شهاب‌الدین به نیکی یاد می‌کنند. و از سوی دیگر با موقع خاص جغرافیایی خود بتوانند در محور بازرگانی شرق نقش عمده‌ای را ایفا نمایند.

پی‌نوشت

- ۱- یزدگرد در نزدیک مرو به دست آسیابانی ایرانی و یا ماهویه مرزبان مرو کشته شد (۳۱ ه. ق).
- ۲- قلاعی بود از غور نزدیک هرات.
- ۳- فرقه‌ای از مسلمانان که پیرو محمد بن کرام بودند. وی از افراطی‌ترین معتقدان به تجسم خالق

بود. به پندار او خداوند جسمی محدود است و از تحت یعنی از جهتی که متلاقی با عرش باشد متناهی و از فوق نامتناهی است. کرامیه می‌گفتند: خداوند مماس به عرش خود یا متقارب به آن است و در اینکه بر همه عرش قرار گرفته است یا بر جزئی از آن، در تفسیر «الْكَرْحَمَنَّ عَلَيَّ الْعَرْشِ أَسْتَوِي» اختلاف داشتند، خدا را محلّ حوادث و اعراض می‌دانستند و در تفسیر «إِذَا السَّمَاءُ الْفَطْرَتِ» او را به سنگینی وصف می‌کردند و می‌گفتند: إِنَّهَا انْفَطَرَتْ مِنْ ثِقَلِ الرَّحْمَنِ عَلَيْهَا.

ابن‌کرام در کتاب خود به نام عذاب القبر بابتی در کیفیة الله عزوجل (یعنی در کیفیة خدا) داشت و از مکان خدا در بعضی کتب خود به «حیثویة الله» تعبیر کرد. بعضی از کرامیان خدا را جسم اجسم (یعنی جسمی که از همه جسمها بزرگتر و کاملتر است) می‌نامیدند و ملاقات و مماسات اجسام را بر او قایل بودند و می‌گفتند او به صورتهای زیبا بر زمین فرود می‌آید. تسلط و نفوذ این فرقه به خصوص در قرن پنجم هجری بسیار بود.

منابع

- ۱- آیتی، عبدالحمید. تحریر تاریخ و صاف، انتشارات بنیاد فرهنگ - ایران، چاپخانه ملی، ۱۳۴۶.
- ۲- ابن‌الاثیر، عزالدین. الکامل فی التاریخ، ج ۹، ۱۱، ۱۲، انتشارات بیروت، ۱۳۸۶ ه. ق.
- ۳- ابن‌الندیم، محمدبن اسحاق. الفهرست (الفن الثانی من المقالة التاسعة)، چاپ افست، تهران، ۱۳۵۰.
- ۴- ابن‌حوقل، صورة الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- ۵- اسفزاری، معین‌الدین محمد الزمعی. روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، به کوشش محمد اسحق در مطبوعه زرپاسری کلکته، ۱۹۶۱ م.
- ۶- اصطخری، ابواسحق ابراهیم. مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی - چاپ سوم، ۱۳۶۸.
- ۷- البناکتی، فخرالدین ابوسلیمان داود. تاریخ بناکتی (روضة اولی الابواب فی معرفة التواریخ و الانساب)، به کوشش دکتر جعفر شعار، سلسله انتشارات انجمن آثار علمی، تهران، ۱۳۴۸.
- ۸- یارتولد، و. و. ترکستان‌نامه، ترجمه کریم کشاورز، مؤسسه انتشارات آگاه، چاپ دوم، ۱۳۶۶.
- ۹- بیهقی، ابوالفضل. تاریخ بیهقی، به اهتمام دکتر غنی و فیاض، انتشارات خواجه، چاپ چهارم، ۱۳۷۰.

- ۱۰- تاریخ سیستان، مؤلف نامعلوم، به کوشش ملک‌الشعراى بهار، به همت کتابخانه زوّار، تهران، بی‌تا.
- ۱۱- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر. ترجمه تاریخ یمینی، به انضمام خاتمه یمینی با حوادث ایام (در سال ۶۰۳)، به کوشش دکتر جعفر شعار، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۴.
- ۱۲- جوینی، عظاملک علاء‌الدین بن بهاء‌الدین محمد بن شمس‌الدین محمد. تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۲، انتشارات ارغوان، چاپ چهارم، ۱۳۷۰.
- ۱۳- حدود العالم من المشرق الى المغرب، مؤلف نامعلوم، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، ۱۳۴۰.
- ۱۴- خاتمی، احمد. فرهنگ علم کلام، انتشارات صبا، چاپ اول، ۱۳۷۰.
- ۱۵- خواندمیر، غیاث‌الدین همام‌الدین الحسینی. حبیب‌السیر، (جزء ۴، جلد ۲)، به کوشش محمد دبیرسیاقی، کتابفروشی خیام، ۱۳۵۳.
- ۱۶- روشن ضمیر، مهدی. تاریخ سیاسی و نظامی دودمان غوری، انتشارات دانشگاه ملی ایران، ۲۵۳۷ شاهنشاهی.
- ۱۷- زیدری نسوی، شهاب‌الدین محمد خرندزی. سیرت جلال‌الدین مینکبرنی، به کوشش مجتبی مینوی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۵.
- ۱۸- غفاری قزوینی، قاضی احمد. تاریخ جهان آراء، به کوشش علامه قزوینی، انتشارات کتابفروشی حافظ، بی‌تا.
- ۱۹- فخر مدبر، محمد بن منصور بن سعید ملقب به مبارکشاه. آداب الحرب والشجاعه، به کوشش احمد سهیلی خوانساری، انتشارات اقبال، ۱۳۶۴.
- ۲۰- فدائى اصفهانی، نواب میرزا نصرالله‌خان. ترکنازان هند، به کوشش بخامه قویم، تهران، ۱۳۴۱.
- ۲۱- فصیحی خوافی، احمد بن جلال‌الدین. مجمل فصیحی، به کوشش محمود فرخ، ناشر کتابفروشی باستان مشهد، بی‌تا.
- ۲۲- قاضی منهاج‌السراج، طبقات ناصری، ج ۱ و ۲، به کوشش عبدالحی حبیبی، ناشر دنیای کتاب، ۱۳۶۳.

- ۲۳- قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود. آثار البلاد و اخبار العباد، به کوشش میرهاشم محدث، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳.
- ۲۴- مستوفی قزوینی، حمدالله. تاریخ گزیده، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴.
- ۲۵- مطهری، مرتضی. خدمات متقابل اسلام و ایران، انتشارات صدرا، چاپ دوازدهم، ۱۳۶۲.
- ۲۶- معین، محمد. فرهنگ فارسی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱.
- ۲۷- میرخواند، میرمحمد بن سید برهان‌الدین خواوند شاه. تاریخ روضه‌الصفاء، ج ۴، انتشارات کتابفروشی مرکزی خیام پیروز، ۱۳۳۹.
- ۲۸- هاجسن مارشال، گ.س. فرقه اسماعیلیان، ترجمه فریدون بدره‌ای، کتابفروشی تهران، تبریز، ۱۳۴۳.
- ۲۹- هندوشاه، ملا محمد قاسم. تاریخ فرشته، چاپ سنگی، کتابخانه مرکزی دانشگاه اصفهان، بی‌تا.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی